

Theoretical Expounding of the Role of Cultural Geography in Peacebuilding (Along with Some Examples)

Mahdi Karimi*

Abstract

Integrating insights from cultural geography into peacebuilding practices can significantly enhance their effectiveness. By focusing on these insights from cultural geography, peacebuilders can create communities that are not only resilient to conflicts but also thrive through diversity and cooperation. Understanding the social, historical, and spatial dimensions of these concepts allows for the development of more precise and impactful approaches to establishing and maintaining peace in different societies. Accordingly, the present article, relying on a descriptive-explanatory method, examines the interaction between cultural geography and peacebuilding and argues that by embracing and recognizing aspects such as cultural identity, place-making, cultural heritage, intercultural dialogue, the importance of bottom-up peacebuilding, and understanding the significance of the environment, peacebuilding efforts can create environments where diverse communities coexist peacefully. These strategies not only address immediate conflicts but also contribute to a long-term resilience and social cohesion. In a world still grappling with numerous challenges, learning lessons from cultural geography as fundamental principles will be effective in shaping a peaceful future.

Keywords: Culture; Cultural Geography; Cultural Studies; Culture of Peace; Peacebuilding.

* Assistant Professor, Asian Cultural Documentation Center, Institute for Humanities and Cultural Studies,

Tehran, Iran: m.karimi@ihcs.ac.ir

Date received: 16/10/2024, Date of acceptance: 21/01/2025





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تبیین مفهومی نقش جغرافیای فرهنگی در صلح آفرینی (همراه با برخی مصادیق)

مهدی کریمی*

چکیده

ادغام بینش‌های جغرافیای فرهنگی در شیوه‌های صلح آفرینی می‌تواند به‌طور قابل توجهی اثربخشی آن‌ها را افزایش دهد. با تمرکز بر این بینش‌های جغرافیای فرهنگی، صلح آفرینان می‌توانند جوامعی را ایجاد کنند که نه تنها در برابر منازعات مقاوم هستند، بلکه از طریق تنوع و همکاری نیز شکوفا می‌شوند. درک ابعاد اجتماعی، تاریخی و فضایی این مفاهیم اجازه می‌دهد که رویکردهای دقیق‌تر و تأثیرگذارتر برای ایجاد و حفظ صلح در جوامع مختلف توسعه یابد. بر همین اساس، مقاله حاضر با تکیه بر روش توصیفی-تبیینی تعامل میان جغرافیای فرهنگی و صلح آفرینی را بررسی کرده و بحث می‌کند که با پذیرش و شناخت جنبه‌هایی مانند هویت فرهنگی، مکان‌سازی، میراث فرهنگی، گفت‌وگوی بین فرهنگی، اهمیت صلح‌سازی از پایین و درک اهمیت محیط زیست تلاش‌های صلح آفرینی می‌توانند محیط‌هایی ایجاد کنند که در آن جوامع مختلف به‌طور مسالمت‌آمیز به حیات خود ادامه دهند. این استراتژی‌ها نه تنها به حل تعارضات فوری می‌پردازند، بلکه به تاب‌آوری و همبستگی اجتماعی درازمدت نیز کمک می‌کنند. در جهانی که همچنان با چالش‌های متعددی دست‌وپنجه نرم می‌کند، آموختن درس‌هایی از جغرافیای فرهنگی به‌منزله اصول اساسی در شکل‌گیری آینده‌ای صلح‌آمیز مؤثر خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: فرهنگ؛ جغرافیای فرهنگی؛ مطالعات فرهنگی؛ فرهنگ صلح؛ صلح آفرینی

* استادیار، مرکز اسناد فرهنگی آسیا، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران،
m.karimi@ihcs.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۷/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۱/۰۲



۱. مقدمه

حوزه مطالعات صلح به عنوان حوزه‌ای فرارشته‌ای، تحولات چشمگیری را در طول تاریخ بشر به خود دیده است. ظهور و افول رویکردهای مختلف به صلح، نگاه مثبت و منفی گالتونگی به صلح و صلح با طبیعت (آهیسما)، همه نشانگر تحولات در سیر تاریخی این حوزه مطالعاتی است (کریمی و شاکری ۱۴۰۰: ۲). با توجه به اهمیت صلح در زندگی بشر حوزه‌های متفاوتی از محیط زیست گرفته تا ادیان، همگی تلاش داشته‌اند در تحولات و پیشرفت مطالعات صلح نقش مهمی داشته باشند. یکی از این حوزه‌های مطالعاتی که می‌تواند نقشی بی‌بدیلی در تحول مطالعات صلح داشته باشد، جغرافیای فرهنگی است.

جغرافیای فرهنگی شامل مجموعه‌ای از عواملی است که می‌تواند به تقویت صلح یا برعکس، به بروز تنش‌ها و درگیری‌ها منجر شود. یافته‌های بررسی‌های مختلف نیز تأییدی بر ادعا است. همچنان که اسمیت (2012) نشان می‌دهد، فرهنگ درک و برداشت ما از هویت، مکان و تعاملات اجتماعی را شکل می‌دهد و این امر می‌تواند در ایجاد یا کاهش سطح منازعه و تنش بین گروه‌های مختلف مؤثر باشد. برای مثال، صیانت از فرهنگ‌ها و زبان‌های محلی در جوامع مختلف می‌تواند حس تعلق مکانی و هویت جغرافیایی را در میان افراد تقویت کند که این حس تعلق به نوبه خود به ایجاد فضای صلح‌آمیز کمک می‌کند و برعکس زمانی که فرهنگ‌ها با یکدیگر در تضاد دیده شوند و یا تسلط و استیلا یک فرهنگ بر دیگری شکل گیرد، احتمال تنش و درگیری افزایش پیدا می‌کند. همان‌طور که هانتینگتون (1996) نشان می‌دهد، جنگ‌ها و درگیری‌های قومی در بسیاری از نقاط دنیا نشان‌دهنده این واقعیت هستند که عدم احترام به تنوع فرهنگی می‌تواند منجر به خشونت و بی‌ثباتی شود و بالعکس همان‌گونه که مطالعات (See: Galtung 1996) نشان می‌دهند، جوامعی که به تنوع فرهنگی احترام می‌گذارند و در صدد ایجاد پل‌های ارتباطی میان فرهنگ‌ها هستند، امکان حفظ صلح و ثبات اجتماعی بیشتری دارند.

به طور کلی، جغرافیای فرهنگی و صلح دو مفهوم هستند که به طور عمیق به یکدیگر مرتبط‌اند. شناخت و درک دقیق از این روابط می‌تواند به جوامع کمک کند تا تنوع فرهنگی را به عنوان منبعی از ثروت و قدرت در نظر بگیرند، نه عاملی برای اختلاف و درگیری. بر این اساس، ترویج فرهنگ صلح و همزیستی در دنیای معاصر نیازمند توجه به ابعاد مختلف جغرافیای فرهنگی و تأثیرات آن بر روابط انسانی است. اما سؤالی که در اینجا مطرح می‌تواند مطرح شود این است که چگونه جغرافیای فرهنگی، به عنوان بخشی از جغرافیای انسانی

می‌تواند فضا را به سمت صلح‌آمیز بودن سوق دهد. می‌توان ادعا کرد که در دنیای معاصر که بسیاری از نقاط جهان همچنان با تنش‌های قومی و فرهنگی مواجه هستند، فهم بهتر رابطه میان جغرافیای فرهنگی و صلح ضروری به نظر می‌رسد، زیرا ارتباط بین این دو موضوع می‌تواند به ما در یافتن راه‌حلهایی برای حفظ صلح و همبستگی اجتماعی کمک کند و آموزش و آگاه‌سازی در زمینه جغرافیای فرهنگی می‌تواند نقش اساسی در تحقق صلح و همزیستی مسالمت‌آمیز ایفا کند. بر همین اساس، مقاله حاضر تلاش دارد به روش توصیفی-تبیینی نشان دهد که جغرافیای فرهنگی چارچوب مناسبی در تحول درک انسان فراهم می‌کند و زمینه را برای ارتقای صلح فراهم می‌کند؛ به عبارت دیگر پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که جغرافیای فرهنگی چگونه می‌تواند فضا را به سمت صلح‌آمیز بودن سوق دهد؟.

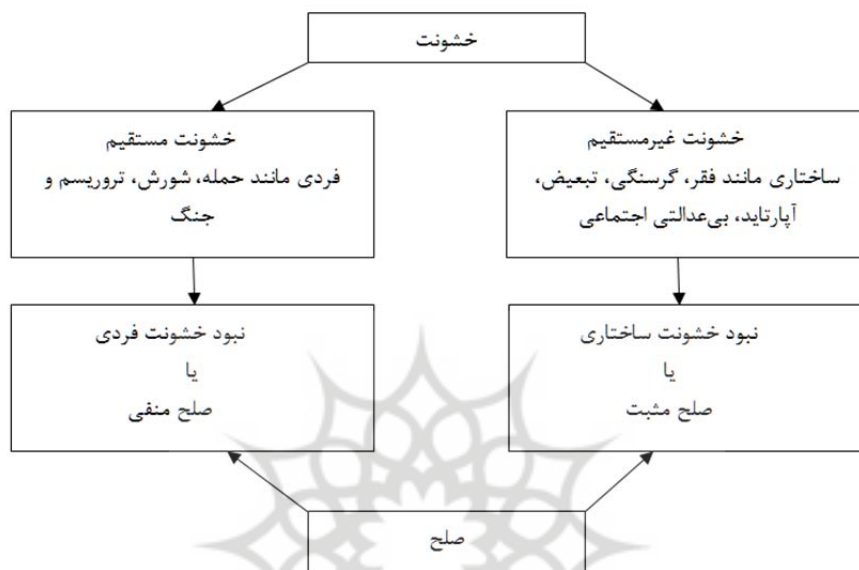
۲. بحث نظری

۱.۲ چستی صلح

بررسی تحولات جهان معاصر نشان می‌دهد که ماهیت جنگ در دهه‌های اخیر تغییر یافته و از تعدد جنگ‌های بین دولتی کاسته شده و منازعات درون کشوری به‌طور قابل‌توجهی افزایش یافته است. به بیان اسمیت (2008) پارادایم جدید "جنگ میان مردم" است (p.3). نتیجه این امر افزایش نسل‌کشی‌ها، سرکوب، ظلم و ستم و تروریسم بوده است. همین امر جستجو برای راه‌هایی برای حل منازعات و جلوگیری از منازعات مهلک را تشدید کرده است. این تحولات نشان می‌دهد که دیگر صلح به معنی نبود جنگ آن هم میان کشورها نیست. موضوعات و مباحث جدید مانند فمینیسم، عدالت، بحران‌های زیست‌محیطی و خشونت مطرح شده است که در بحث صلح بایستی مورد توجه قرار گیرند. بر همین اساس محققین به دنبال ارائه تعریفی جامع‌تر از صلح هستند.

تاکنون تعاریف مختلفی از صلح ارائه شده است، اما علمی‌ترین تعریفی که از این مفهوم تا کنون ارائه شده است تعریف گالتونگ (1996) از صلح است که اساس مطالعات صلح نیز است. وی در مقدمه کتاب صلح با استفاده از روش‌های صلح‌آمیز عنوان می‌کند: سه نوع خشونت وجود دارد: خشونت مستقیم (محکومی وجود دارد)، خشونت ساختاری (که از ساختار جامعه و انسان ناشی می‌شود) و خشونت فرهنگی (مشروعیت بخشی به دو نوع خشونت قبلی از طریق مذهب، ایدئولوژی و زبان). وی با توجه به این سه نوع خشونت دو نوع صلح را مطرح

می‌کند. صلح مثبت و صلح منفی. صلح منفی به معنی عدم وجود خشونت مستقیم و صلح مثبت نیز به معنی عدم وجود خشونت غیرمستقیم است. شکل ۱ این مفهوم‌پردازی صلح از نگاه گالتونگ را نشان می‌دهد.



شکل ۱. صلح از نگاه گالتونگ

منبع: (Galtung 1996)

این تعریف در عین ارزشمندی خالی از ایراد نیست، زیرا ماهیت سلبی داشته و بر پایه عدم خشونت بنیان دارد به‌طوری که صلح عدم خشونت انگاشته شده است. مفهوم‌سازی آشکاری از خود صلح مبتنی بر عوامل و اجزاء تشکیل‌دهنده آن، ساختار مفهومی آن و همچنین رابطه بین اجزای تشکیل‌دهنده آن صورت نگرفته است.

علم جغرافیا می‌تواند دید ما نسبت به مفهوم صلح را باز کند، زیرا مهارت و توانایی درک روابط مختلف موجود را به ما می‌دهد؛ به عبارت دیگر به ما می‌آموزد، نگاهی سیستمی داشته باشیم. بر اساس دیدگاه سیستمی، روابط موجود را می‌توان به دو دسته طبقه‌بندی کرد: رابطه انسان با انسان (در قالب روابط فردی، گروهی، ملی، منطقه‌ای و جهانی) و رابطه انسان با طبیعت. با این توصیف، صلح حاصل سازگاری و انطباق حقوقی مناسب میان روابط دوگانه اشاره‌شده است. در واقع اگر میان این روابط دو گانه سازگاری حقوقی به وجود آید، نوعی

تبیین مفهومی نقش جغرافیای فرهنگی در صلح آفرینی... (مهدی کریمی) ۱۷۱

شرایط زندگی اجتماعی صلح‌آمیز حاصل می‌شود (کریمی و حافظ نیا ۱۳۹۷: ۴). بر اساس این تعریف، صلح را بر مبنای مقیاس می‌توان به فردی، محلی، ملی، منطقه‌ای و جهانی تقسیم‌بندی کرد. از نظر کمیت نیز می‌توان از صلح واقعی، تدریجی و غیرواقعی بحث کرد.

۲.۲ رابطه جغرافیا و فرهنگ

فرهنگ حاصل و پیامد جغرافیا یا به عبارت دقیق‌تر، مکان و فضا به‌عنوان بستر زندگی اجتماعی و همچنین تاریخ است. به‌عبارت‌دیگر درک فرهنگی نیازمند بررسی منشأ تاریخی و گذشته و نیز بستر مکانی آن است. بر همین اساس، در بررسی‌های مربوط به جغرافیای فرهنگی، محیط زیست اجتماعی به همراه فضا و سرزمین مربوط به آن مطالعه می‌شود، به‌گونه‌ای که تفاوت‌های فرهنگی در قالب عناصر فرهنگی بررسی می‌شوند (مهدوی و احمدی ۱۳۹۰: ۱۶۵).

رابطه بین جغرافیا و فرهنگ به‌طور عمیقی درهم‌تنیده است، زیرا محیط فیزیکی که یک جامعه در آن توسعه می‌یابد، به‌طور قابل‌توجهی بر شیوه‌های فرهنگی، باورها و ساختارهای اجتماعی آن تأثیر می‌گذارد. جغرافیا از طریق عواملی مانند اقلیم، توپوگرافی، منابع طبیعی و مجاورت با مناطق دیگر، فرهنگ را شکل می‌دهد. این عناصر چگونگی زندگی مردم، خوراک و پوشاک، چگونگی ساخت جوامع و حتی شکل‌گیری معنویات و هنر را مشخص می‌کنند. در ادامه، به بررسی بیشتر این موضوع همراه با ذکر مصادیقی پرداخته می‌شود.

جغرافیا، تعیین‌کننده معیشت و اقتصاد: جارد دایموند (1997) به بررسی این مسئله می‌پردازد چگونه جغرافیا و عوامل محیطی توسعه جوامع انسانی، از جمله اقتصاد و فرهنگ آن‌ها را شکل می‌دهد؟ به بیان وی، محیط فیزیکی به‌طور مستقیم بر فعالیت‌های اقتصادی یک جامعه تأثیر می‌گذارد، که به‌نوبه خود فرهنگ آن را شکل می‌دهد. به‌عنوان مثال، در مناطقی با خاک حاصلخیز و آب‌وهوای مساعد، مانند دره نیل شیوه‌های کشاورزی توسعه یافت که به هسته مرکزی فرهنگ مصر تبدیل شد. مصریان باستان به سیلاب‌های سالانه رود نیل برای کشاورزی وابسته بودند که این امر خود منجر به توسعه جامعه‌ای متمرکز با تأکید بر آیین‌های فصلی و خدایان مرتبط با رودخانه شد. در مقابل در مناطق خشک یا نیمه‌خشک مانند استپ‌های مغولستان یا صحرای بزرگ آفریقا، دامداری کوچ‌نشینی به شیوه غالب زندگی تبدیل شد. این سبک زندگی، فرهنگ تحرک، تاب‌آوری و سازگاری را رشد داد.

اقلیم، نقش مهمی در شکل دهی به هنجارهای فرهنگی، پوشش، معماری و حتی رفتارهای اجتماعی دارد. الن چرچیل سمپل (1911) به عنوان یکی از معروف ترین جغرافیدانان معتقد است که اقلیم و جغرافیای فیزیکی در شکل دهی به رفتار انسان و شیوه های فرهنگی نقشی اساسی دارند. به عنوان مثال، در مناطق گرمسیری، مانند جنوب شرقی آسیا، پوشش سبک، معماری باز و تمرکز بر فعالیت های مبتنی بر آب رایج است.

توپوگرافی، ساختارهای اجتماعی و انزوا را شکل می دهد: ساختار فیزیکی یک منطقه - کوه ها، رودخانه ها، دشت ها یا جزایر می تواند بر نحوه سازمان دهی جوامع و تعامل آن ها با دیگران تأثیر گذار باشد. دیوید لندز، در کتاب «ثروت و فقر ملل» (۱۳۸۴)، عنوان می کند که انزوای جغرافیایی یا دسترسی ر توسعه فرهنگی و اقتصادی تأثیر گذار است. وی در این راستا به فرهنگ های جزیره ای جزایری مانند ژاپن یا ایسلند اشاره می کند که به دلیل انزوای جغرافیایی، هویت های فرهنگی متمایزی توسعه داده اند. به عنوان مثال، فرهنگ ژاپن تحت تأثیر نیاز به سازگاری با زمین و منابع محدود، منجر به شیوه هایی مانند مینیمالیسم و استفاده کارآمد از زمین شده است.

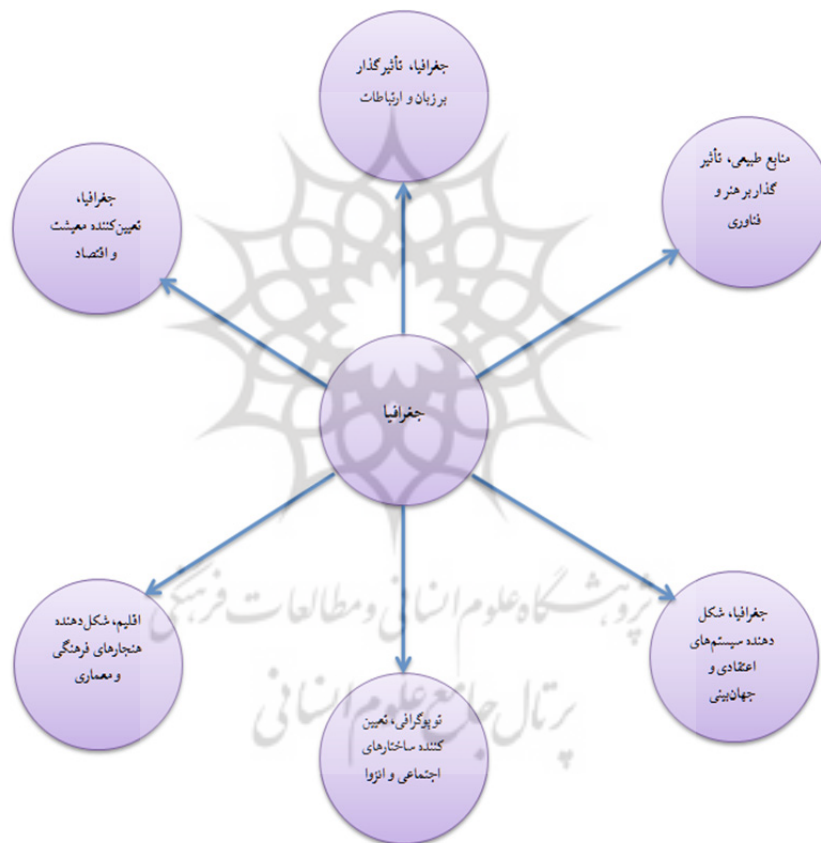
منابع طبیعی بر هنر و فناوری تأثیر می گذارند: دسترسی به منابع طبیعی در یک منطقه اغلب پیشرفت های هنری و فناوری آن را شکل می دهد. بسیار جالب توجه است که در مناطقی با سنگ فراوان، مانند مصر باستان، معماری و مجسمه سازی توسعه داشته است و بالعکس در مناطق غنی از فلزات، مانند تمدن های عصر برنز در بین النهرین، متالورژی پیشرفته ای توسعه یافته است که بر ابزارها، سلاح ها و هنر تأثیر گذاشته است (Toynbee 1987).

جغرافیا، سیستم های اعتقادی و جهانی بینی ما را شکل می دهد: یی-فو توان (1974) عنوان می کند که محیط فیزیکی اغلب بر باورها، اسطوره ها و جهان بینی ها تأثیر گذار است. این امر در بررسی تمدن های مختلف خود را نشان می دهد. به عنوان مثال، فرهنگ هایی که حول رودخانه ها توسعه یافتند، مانند دره سند یا بین النهرین، اغلب رودخانه ها را مقدس می دانستند و آن ها را در آیین های مذهبی خود گنجانده اند، به طوری که رود گنگ در هند در آیین هندو مقدس شمرده می شود.

جغرافیا بر زبان و ارتباطات تأثیر گذار است: همچنان که جان ادواردز (2009) نیز عنوان می کند، انزوای جغرافیایی به تنوع زبانی کمک می کند. موانع فیزیکی مانند کوه ها، اقیانوس ها و بیابان ها می توانند منجر به توسعه زبان ها و گویش های متمایز شوند. برای مثال کشورهای جزیره ای مانند ایسلند زبان های باستانی را با حداقل تأثیر خارجی حفظ کرده اند.

تبیین مفهومی نقش جغرافیای فرهنگی در صلح آفرینی... (مهدی کریمی) ۱۷۳

بررسی ابعاد اشاره شده در بالا نشان می دهد که جغرافیا عاملی بنیادین در شکل دهی به فرهنگ است. این عامل بر نحوه تعامل مردم با محیط، منابعی که در دسترس دارند و چالش هایی که با آن مواجه می شوند، تأثیرگذار است. با گذشت زمان، این عوامل جغرافیایی در شیوه های فرهنگی، باورها و هویت ها نهادینه می شوند. مطالعه رابطه بین جغرافیا و فرهنگ، درک عمیق تری از این موضوع حاصل می کند که چرا جوامع به شیوه های منحصر به فردی توسعه می یابند و چگونه با محیط خود سازگار می شوند. این ارتباط در شکل شماره ۲ نمایش داده شده است.



شکل ۲. ارتباط جغرافیا و فرهنگ
ترسیم از نگارنده

۳.۲ جغرافیای فرهنگی

جغرافیای فرهنگی به عنوان شاخه‌ای از جغرافیای انسانی به بررسی چگونگی تعامل فرهنگ با فضاهای جغرافیایی می‌پردازد و تأثیرات فرهنگی و اجتماعی بر محیط را مورد کنکاش قرار می‌دهد. این شاخه بر روابط بین پدیده‌های فرهنگی - مانند زبان، مذهب، هنر و سنت‌ها - و مکان‌ها تمرکز دارد و به دنبال درک این است که چگونه شیوه‌های فرهنگی تحت تأثیر جغرافیا شکل می‌گیرند و چگونه این شیوه‌ها در مناطق مختلف متفاوت هستند. تحقیقات اخیر تأکید بیشتری بر طبیعت پویا و تغییرپذیر فرهنگ دارند که به تغییرات در زمینه‌های اجتماعی و سیاسی پاسخ می‌دهد و این امر موجب شکل‌گیری درک منعطف‌تری از هویت فرهنگی می‌شود (López-Morales 2020).

جغرافیای فرهنگی به عنوان یک دانش ترکیبی از مطالعات و دیدگاه‌های دو حوزه فرهنگ و محیط طبیعی استفاده می‌کند و به تفاوت‌ها و تغییرات فضایی عناصر مختلف فرهنگی می‌پردازد. جغرافی‌دانان فرهنگی بر این باور هستند که کلیت و صورت فرهنگ بدون توجه به محیطی که در آن شکل می‌گیرد، قابل درک نیست. این مطلب نشان می‌دهد این حوزه به بررسی

علل شکل‌گیری، تفاوت‌ها، الگوها و نحوه پراکندگی فرهنگ‌ها تحت یک نظام فرهنگی در بستر مکان (جغرافیا) و ارتباط با زمان (تاریخ) می‌پردازد و هدف آن شناخت و تبیین همگونی‌ها و ناهمگونی‌های فرهنگی یا همان همسانی و تنوع فضایی - مکانی فرهنگ‌ها است (مهدوی و احمدی ۱۳۹۰: ۸-۱۶۷).

یکی از مضامین کلیدی در جغرافیای فرهنگی، مفهوم مکان و فضا است که به نحوه ساخت معانی و هویت‌های انسانی در ارتباط با مکان‌های خاص پرداخته می‌شود. جغرافی‌دانانی مانند تیم کریسول (2015) استدلال می‌کنند که مکان فقط یک موقعیت جغرافیایی نیست، بلکه فضایی است که با اهمیت فرهنگی و ارتباطات عاطفی پر شده است. این معانی از طریق تعاملات اجتماعی ساخته می‌شوند و می‌توانند حتی در یک منطقه جغرافیایی یکسان، تنوع وسیعی از تجربیات انسانی را منعکس کنند. همچنین، نقش حافظه و تاریخ در شکل‌دهی به چگونگی ادراک جوامع از محیط‌های خود، توجه زیادی را به خود جلب کرده است، زیرا این موارد بر حس تعلق انسان به مکان‌ها و واکنش‌های آن‌ها به تغییرات تأثیرگذار هستند (Tuan 1990). از این‌رو، درک جغرافیای فرهنگی نیازمند آگاهی از ابعاد مادی و تجربی فضا است.

تبیین مفهومی نقش جغرافیای فرهنگی در صلح آفرینی... (مهدی کریمی) ۱۷۵

امروزه جغرافیای فرهنگی از نمودهای عینی فرهنگ به سمت معناها و ارزش‌ها حرکت کرده است. به بیان هربرت، توجه به لایه‌های درونی فرهنگ و برون از سطحی‌نگری به مؤلفه‌های فرهنگ، جغرافیای فرهنگی را به یک شاخه پویا تبدیل کرده است. مباحثی مانند اشاعه فرهنگی در فضای جغرافیایی، فرهنگ پذیری، جهانی شدن و حس بی‌مکانی را می‌توان در چارچوب جغرافیای فرهنگی گنجانده (مهدوی و احمدی ۱۳۹۰: ۱۷۴). بر همین اساس، جغرافیای فرهنگی سهم مهمی در پرداختن به مسائل جهانی معاصر مانند مهاجرت، ملی‌گرایی و پایداری محیطی دارد. با افزایش تحرک و پیوندهای ناشی از جهانی شدن، جغرافی دانان فرهنگی در حال بررسی چگونگی تحول این دینامیک‌ها بر شیوه‌های فرهنگی و هویت‌ها هستند. علاوه بر این، جغرافیای فرهنگی به بحث‌ها درباره عدالت اجتماعی و برابری با بررسی نحوه‌ای که جوامع به حاشیه رانده شده هویت فرهنگی خود را در برابر روایت‌های غالب حفظ می‌کنند، کمک می‌کند. این شاخه علمی نه تنها درک ما از تنوع فرهنگی را غنی می‌کند، بلکه گفت‌وگوها درباره چگونگی تلاقی دیدگاه‌های محلی و جهانی را تسهیل می‌نماید و در نهایت به اتخاذ سیاست‌ها و رفتارهای فراگیرتر در یک دنیای به‌طور فزاینده‌ای به هم پیوسته کمک می‌کند (Amin, 2012).

۳. ارتباط جغرافیای فرهنگی و مطالعات فرهنگی

پیوند بین جغرافیای فرهنگی و مطالعات فرهنگی چارچوب جامع‌تری برای درک نحوه تولید، تجربه و بازنمایی فرهنگ در زمینه‌های جغرافیایی خاص فراهم می‌آورد. با بررسی تعاملات میان فضا، هویت، تحرک و مادیات فرهنگی، پژوهشگران می‌توانند به درک عمیق‌تری از پدیده‌های فرهنگی و اهمیت آن‌ها در جوامع معاصر دست یابند. گفت‌وگوی بین‌رشته‌ای میان این دو حوزه به غنای هر دو زمینه کمک کرده و درک دقیق‌تر از پدیده‌های فرهنگی را ممکن می‌سازد.

جغرافیای فرهنگی بر نحوه توزیع پدیده‌های فرهنگی در فضا و تأثیر مکان بر شیوه‌های فرهنگی و هویت‌ها تمرکز دارد. در مقابل، مطالعات فرهنگی معمولاً به بررسی محصولات و شیوه‌های فرهنگی می‌پردازد و بر معانی، تفسیرها و زمینه‌های اجتماعی تأکید می‌کند. جغرافیای فرهنگی تأکید می‌کند که معانی شیوه‌های فرهنگی بدون در نظر گرفتن زمینه‌های فضایی که در آن قرار دارند، قابل فهم نیستند. به عنوان مثال، معنای فرهنگی یک ژانر موسیقی ممکن است بسته به زمینه‌های منطقه‌ای به شدت متفاوت باشد. مطالعات فرهنگی به بررسی این مسئله

می‌پردازد که چگونه روایت‌ها و نمادهای فرهنگی در مکان‌های خاص معنا ایجاد می‌کنند. نقش مکان در شکل‌گیری هویت‌ها بسیار حائز اهمیت است، همان‌طور که ماسی (2005) اشاره می‌کند، مکان‌ها از طریق روابط اجتماعی ساخته می‌شوند.

از دیگر پیوندهای بین این دو حوزه مطالعات هویت و بازنمایی است. هر دو حوزه به مسئله هویت و نمایندگی البته از زوایای متفاوت می‌پردازند. جغرافیای فرهنگی بحث می‌کند که چگونه هویت‌ها (مانند قومیت، ملیت یا جنسیت) تحت تأثیر عوامل جغرافیایی قرار می‌گیرند. به عنوان مثال، تجربیات مهاجران می‌تواند تحت تأثیر مکان‌هایی که در آن زندگی می‌کنند، باشد که بر احساس هویت و تعلق آن‌ها تأثیر می‌گذارد (Amit & Gardiner Barber 2015). در مقابل، محققان مطالعات فرهنگی معمولاً تحلیل می‌کنند که چگونه هویت‌ها در رسانه‌ها و فرهنگ عامه بازنمایی می‌شوند. آن‌ها قدرتی را که در این بازنمایی‌ها وجود دارد، بررسی کرده و چگونگی شکل‌دهی به برداشت عمومی و گفت‌وگوی فرهنگی را تحلیل می‌کنند (Hall 1997). تلاقی جغرافیا و هویت می‌تواند نشان دهد که چگونه معانی مرتبط با مکان‌های خاص روایت‌های فرهنگی را شکل می‌دهند.

جغرافیای فرهنگی و مطالعات فرهنگی هر دو به بررسی تأثیر تحرک و جهانی‌شدن بر شیوه‌های فرهنگی و هویت‌ها می‌پردازند. جغرافیدانان فرهنگی این امر را مطالعه می‌کنند که چگونه کالاها، شیوه‌ها و ایدئولوژی‌های فرهنگی در فضاها حرکت می‌کنند و به ظهور هویت‌ها و اشکال فرهنگی ترکیبی (Hibrid) کمک می‌کنند. این کار اغلب شامل بررسی الگوهای مهاجرت و نحوه ساخت و ارتباط هویت‌ها در زمینه‌های جدید است (See: Hannerz 1996). در مقابل، مطالعات فرهنگی به بررسی چگونگی تأثیر جهانی‌سازی بر تولید و مصرف فرهنگی می‌پردازد. محققان به بررسی این مسئله می‌پردازند که چگونه محصولات فرهنگی از مرزهای ملی فراتر رفته و بر فرهنگ‌ها و هویت‌های محلی تأثیر می‌گذارند (Appadurai 1996). این محققان غالباً نقش رسانه‌ها در تسهیل این جریان‌ها را برجسته کرده و نشان می‌دهند که چگونه تبادل فرهنگی می‌تواند زمینه‌های محلی را بازتعریف کند.

۴. اهمیت نقش فرهنگ در صلح‌آفرینی

اگر صلح نوعی شرایط زندگی اجتماعی نگریسته شود که حاصل هماهنگی حقوقی مناسب بین انسان‌ها (در شکل روابط فردی، گروهی، ملی، منطقه‌ای و جهانی) و بین انسان و محیط زیست است (کریمی و حافظ نیا ۱۳۹۷: ۴)، دو ابزار اصلی جهت حصول صلح پایدار اهمیت خود را

تبیین مفهومی نقش جغرافیای فرهنگی در صلح آفرینی... (مهدی کریمی) ۱۷۷

نشان می‌دهند: اول، فرهنگ صلح؛ دوم، نظام حقوقی مناسب. مفهوم فرهنگ صلح از کنگره بین‌المللی "صلح در ذهن بشر" پدید آمد که توسط یونسکو در ساحل عاج در ژوئیه ۱۹۸۹ برگزار شد. از آن زمان به بعد، ترویج فرهنگ صلح بیش از پیش به‌عنوان هدف ارزشمند جهانی دیده شده است. این مفهوم در حال تحول، فعالیت‌هایی را در سطوح و جوامع مختلف ایجاد کرده است که در آن‌ها، فرهنگ صلح با مشارکت کامل جامعه مدنی به‌تدریج ویژگی‌های یک جنبش جهانی را به خود می‌گیرد (کریمی ۱۴۰۲: ۱۲).

صلح پایدار علاوه بر بنیان داشتن در نظام‌های حقوقی و سیاسی بین‌المللی، در افکار عمومی و فرهنگ ملت‌ها ریشه دارد. با توجه به اینکه فرهنگ با هویت در ارتباط است و درک افراد از جهان را شکل می‌دهد، در ارتباط با منازعه قرار می‌گیرد. از طرف دیگر منازعه محصولات فرهنگی خود را شکل می‌دهد که در حمایت از منازعات آتی و یا افزایش خصومت و دشمنی تأثیرگذارند (Ereshnee 2015).

ارتقای فرهنگ صلح نیازمند یک اقدام جامع آموزشی، فرهنگی، اجتماعی و مدنی است که در آن هر فرد چیزی برای یادگیری و چیزی برای به اشتراک‌گذاری دارد. این اقدامات، همه سنین و همه گروه‌ها را مورد توجه قرار می‌دهد و راهبردی جهانی با ذهنیتی آزاد و با هدفی خاص است، یعنی ایجاد فرهنگ صلح جداناپذیر که در قلب و ذهن مردم ریشه داشته باشد (کریمی ۱۴۰۲: ۱۲).

فرهنگ صلح به دلایل متعددی اهمیت دارد: ۱) پیشگیری از منازعه: فرهنگ صلح بر حل ریشه‌های شکل‌گیری منازعه مانند نابرابری، تبعیض و بی‌عدالتی تأکید دارد و به جلوگیری از خشونت قبل از وقوع آن کمک می‌کند؛ ۲) ترویج درک و احترام متقابل: این فرهنگ گفت‌وگو، همدلی و احترام متقابل را بین افراد و جوامع تقویت می‌کند که می‌تواند تنش‌ها و سوء تفاهم‌ها را کاهش دهد؛ ۳) توسعه پایدار: با حل مسائل اجتماعی، اقتصادی و محیط زیستی، فرهنگ صلح به توسعه پایدار کمک می‌کند و اطمینان می‌دهد که همه افراد به منابع و فرصت‌های لازم دسترسی دارند؛ ۴) توانمندسازی افراد و جوامع: فرهنگ صلح، مشارکت فعال در فرآیندهای تصمیم‌گیری را تشویق می‌کند و به افراد امکان می‌دهد تا در شکل‌دهی به جوامع خود به‌طور مسالمت‌آمیز مشارکت کنند؛ ۵) حفاظت از حقوق بشر: فرهنگ صلح حقوق بشر را ارتقاء می‌دهد و به ایجاد جوامع فراگیر کمک می‌کند، جوامعی که در آن‌ها همه افراد ارزشمند و مورد احترام هستند؛ ۶) پیوند جهانی: در یک دنیای جهانی‌شده، ترویج فرهنگ صلح به کشورها کمک می‌کند تا در مواجهه با چالش‌های فرامرزی مانند فقر، تغییرات اقلیمی و تروریسم

همکاری کنند؛ ۷) ثبات بلندمدت: ثبات بلندمدت نیازمند نهادینه شدن فرهنگ صلح است، زیرا جوامع صلح‌آمیز معمولاً پایدارتر و شکوفاتر هستند که این امر به بهبود زندگی همه شهروندان و پیشرفت‌های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کمک می‌کند.

به‌طور کلی، فرهنگ صلح مجموعه‌ای از ارزش‌ها، نگرش‌ها، رفتارها و روش‌های زندگی است که خشونت را نفی و از منازعات پیش‌گیری می‌کند؛ بدین ترتیب که تلاش می‌کند ریشه‌های منازعه را شناسایی و از طریق گفتگو و مذاکره بین افراد، گروه‌ها و ملت‌ها، آن‌ها را حل و فصل کند. برای برقراری صلح و جلوگیری از گسترش خشونت بایستی فرهنگ صلح از طریق آموزش گسترش یابد؛ توسعه اقتصادی و اجتماعی ارتقا یابد؛ احترام به حقوق بشر نهادینه شود؛ مشارکت همه افراد در تمامی سطوح تضمین گردد و نهایتاً درک، بردباری و همبستگی ارتقا یابد.

دستوری (۱۳۹۹) در کتاب «فرهنگ صلح از روان تا جهان» مهم‌ترین ارزش‌های فرهنگ صلح در سطح فردی را احترام (خود/دیگری/طبیعت)، مهربانی، انسجام، همکاری به‌جای رقابت، صبر، عدالت، مسئولیت‌پذیری، مثبت‌نگری/امید/شادی، ساده زیستی، صداقت، آزادی/آزادگی معرفی می‌کند (ص. ۶۵). اما در سطح اجتماعی، طبق قطعنامه ۵۳/۱۳ مجمع عمومی سازمان ملل متحد ابعاد فرهنگ صلح عبارت‌اند از:

- آموزش برای صلح: آموزش صلح دارای دو ویژگی اساسی است: عدم خشونت، حل تعارض، پذیرش و احترام به تنوع را آموزش دهد؛ تفکر انتقادی و همدلی را به‌منظور کمک به افراد برای درک و حل ریشه‌های خشونت تشویق می‌کند.
- توسعه پایدار: یعنی رفع فقر و نابرابری و جلوگیری از تخریب محیط زیست به‌عنوان ریشه‌های منازعه و ترویج سیستم‌های اقتصادی و اجتماعی که دسترسی عادلانه به منابع و فرصت‌ها را برای همگان تضمین کند.
- حقوق بشر: یعنی اطمینان از رعایت تمامی حقوق بشر، از جمله حقوق مدنی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و مبارزه با تبعیض، نژادپرستی و بیگانه‌هراسی به‌منظور ایجاد جوامع فراگیر.
- برابری جنسیتی: یعنی توانمندسازی زنان و ترویج مشارکت کامل آن‌ها در فرآیندهای تصمیم‌گیری و حل خشونت‌های جنسیتی و تضمین فرصت‌های برابر برای تمامی جنسیت‌ها.

تبیین مفهومی نقش جغرافیای فرهنگی در صلح آفرینی... (مهدی کریمی) ۱۷۹

- مشارکت دموکراتیک: یعنی تشویق به حکومت‌داری مشارکتی و مشارکت همه افراد در فرآیندهای تصمیم‌گیری و ترویج شفافیت، پاسخگویی و حاکمیت قانون.
 - بردباری و همبستگی: یعنی تقویت درک متقابل، احترام و همکاری میان فرهنگ‌ها، ادیان و گروه‌های قومی مختلف و تشویق به گفت‌وگو و آشتی به‌منظور حل و فصل صلح‌آمیز منازعات.
 - آزادی اطلاعات و ارتباطات: یعنی ترویج دسترسی به اطلاعات دقیق و بی‌طرف به‌منظور توانمندسازی افراد و جوامع و استفاده از رسانه‌ها و فن‌آوری‌های ارتباطی.
 - خلع سلاح و امنیت: یعنی کاهش گسترش تسلیحات و ترویج خلع سلاح به‌منظور پیشگیری از منازعات مسلحانه و تقویت امنیت بین‌المللی از طریق همکاری و اعتمادسازی.
 - صلح و امنیت بین‌المللی: یعنی تقویت نقش سازمان ملل و دیگر سازمان‌های بین‌المللی در پیشگیری و حل منازعات و ترویج مشارکت‌های جهانی برای مقابله با چالش‌های فرامرزی مانند تروریسم، جرم سازمان‌یافته و تغییرات اقلیمی (Mayor 2009).
- فرهنگ صلح توجه را از تدابیر واکنشی (مانند پاسخ به خشونت) به تلاش‌های پیشگیرانه برای جلوگیری از منازعه و حل ریشه‌های آن تغییر می‌دهد، بر نقش افراد، جوامع و نهادها در ایجاد یک جامعه صلح‌آمیز تأکید می‌کند و به این حقیقت اشاره دارد که صلح تنها فقدان جنگ نیست، بلکه حضور عدالت، برابری و رفاه برای همگان است. ترویج فرهنگ صلح در سطح فردی از طریق تمرین همدلی، عدم خشونت و احترام به دیگران در تعاملات روزمره، در سطح جامعه از طریق مشارکت در گفت‌وگوها، ترویج شمولیت و حمایت از ابتکارات صلح‌سازی محلی و در سطوح ملی و جهانی از طریق حمایت از سیاست‌هایی که حقوق بشر، توسعه پایدار و خلع سلاح را ترویج می‌کنند، امکان‌پذیر است. فرهنگ صلح یک رویکرد جامع است که نیاز به تلاش جمعی افراد، جوامع، دولت‌ها و سازمان‌های بین‌المللی دارد تا جهانی ایجاد کند که در آن صلح تنها یک مفهوم ایدئال نیست بلکه یک واقعیت محسوس است.

۵. جغرافیای فرهنگی و صلح آفرینی

جغرافیای فرهنگی و صلح آفرینی به‌طور پیچیده‌ای به یکدیگر مرتبط هستند و جنبه‌های مختلفی را بررسی می‌کنند که چگونه شیوه‌های فرهنگی، هویت‌ها و روابط مکانی می‌توانند همزیستی

مسالمت‌آمیز را تقویت کرده و تنش‌ها را رفع کنند. این ارتباط را می‌توان از شش بعد بررسی کرد: هویت فرهنگی، مکان‌سازی، نقش میراث فرهنگی، گفت‌وگو میان جوامع مختلف، درک اهمیت محیط زیست و ضرورت صلح‌آفرینی از پایین. هر یک از این جنبه‌ها نقش مهمی در ایجاد محیط‌های صلح‌آمیز دارند.

- هویت فرهنگی و شمولیت

هویت فرهنگی سنگ بنای هویت فردی و تعلق اجتماعی است. جغرافیای فرهنگی به بررسی چگونگی شکل‌گیری، ابراز و تجربه این هویت‌ها در مکان‌های خاص می‌پردازد. در صلح‌آفرینی، درک و احترام به هویت‌های فرهنگی مختلف امری ضروری است. هنگامی که جوامع احساس می‌کنند، عناصر فرهنگی آن‌ها -مانند زبان، مذهب و سنت‌ها- مورد احترام و ارزش قرار می‌گیرد، احتمال همبستگی اجتماعی افزایش می‌یابد. این شناخت می‌تواند به صورت مانعی در برابر منازعه عمل کند.

کیملیکا (۲۰۰۹) بر اهمیت شناخت حقوق اقلیت‌ها در چارچوب‌های چندفرهنگی تأکید می‌کند و عنوان می‌کند که تعقیب سیاست‌هایی که تنوع فرهنگی را ترویج می‌کنند، در جهت صلح‌آفرینی ضروری هستند. در عمل، تلاش‌های صلح‌آفرینی می‌توانند از گفت‌وگوهای فراگیر -تاریخ‌های فرهنگی مختلف را محترم می‌شمارند- بهره‌مند شده و سبب تقویت درک متقابل و کاهش خصومت‌ها شوند. ابتکاراتی که از زبان‌های اقلیت حمایت می‌کنند و تبادل‌های بین فرهنگی را ترویج می‌دهند، می‌توانند پیوندهای اجتماعی را تقویت کرده و محیطی ایجاد کنند که در آن تفاوت‌ها به عنوان دارایی محسوب می‌شوند نه منشأ تفکیک و جدایی (UNESCO ۲۰۰۶). فیشر (۲۰۰۰) نشان می‌دهد که رویکردهای مشارکتی که اعضای جامعه را در فرآیند تصمیم‌گیری دخیل می‌کنند، می‌توانند به نتایج فراگیرتری منجر شوند. مطالعات وی نشان می‌دهند که به عنوان مثال، پروژه‌های مبتنی بر جامعه که آیین محلی یا میراث فرهنگی را جشن می‌گیرند، به تقویت همبستگی میان گروه‌های مختلف کمک می‌کنند.

- مکان‌سازی

مکان‌سازی به فرآیندهایی اشاره دارد که از طریق آن‌ها افراد و جوامع فضاهای معناداری خلق می‌کنند که هویت‌های فرهنگی و تجربه‌های مشترک آن‌ها را منعکس می‌سازد. جغرافیای فرهنگی تأکید می‌کند که مکان‌ها صرفاً موقعیت‌های جغرافیایی نیستند، بلکه سرشار از معانی اجتماعی و پیوستگی‌های عاطفی هستند. تلاش‌های صلح‌آفرینی می‌توانند از مکان‌سازی برای افزایش انعطاف‌پذیری جامعه و همکاری بهره ببرند.

وقتی جوامع در فعالیت‌های مکان‌سازی شرکت می‌کنند، آن‌ها به‌طور فعال در شکل دادن به محیط‌های خود به‌گونه‌ای که ارزش‌ها و آرزوهایشان را منعکس کند، مشارکت می‌کنند. این فرآیند می‌تواند حس تعلق و مسئولیت‌پذیری نسبت به جامعه را تقویت کند و تلاش‌های جمعی به‌سوی صلح پایدار را تقویت نماید. به‌عنوان مثال، باغ‌های محلی، پروژه‌های هنری عمومی یا جشنواره‌های میراث فرهنگی می‌توانند به‌عنوان بستری برای تعامل اجتماعی عمل کنند و افراد را گرد هم آورده و گفت‌وگوهایی را که باعث پیوند بین هویت‌های منفک می‌شود، ممکن سازند (Eversley et al. 2022).

علاوه بر این، نقش فضاهای عمومی در ترویج تعاملات میان گروه‌های مختلف نباید نادیده گرفته شود. تحقیقاتی که توسط لی لا (2012) انجام شده است نشان می‌دهد، فضاهای عمومی به‌خوبی طراحی شده باعث تشویق تجمعات فراگیر، گفت‌وگو و تجارب فرهنگی مشترک می‌شوند که این امر می‌تواند به تضعیف کلیشه‌ها و کاهش تنش‌ها کمک کند. با تمرکز بر ابعاد اجتماعی فضا، تلاش‌های صلح‌آفرینی می‌توانند استراتژی‌هایی برای امن و خوشایند کردن فضاهای عمومی برای همه ایجاد کنند و در نتیجه پیوندهای اجتماعی را پرورش دهند.

- میراث فرهنگی و حل تعارض

میراث فرهنگی شامل بناها، مکان‌ها، سنت‌ها و دانش اجدادی-نقش مهمی در تلاش‌های صلح‌آفرینی ایفا می‌کند، زیرا می‌تواند به‌عنوان نماد قدرتمندی از هویت مشترک و روایت تاریخی عمل کند. میراث فرهنگی می‌تواند پیوندهای ارتباطی بسازد و به جوامع یادآوری کند که گذشته مشترکی دارند و حس تعلق و یگانگی را ترویج کند. با این حال، میراث فرهنگی همچنین می‌تواند نقطه تمرکز تعارض باشد، زیرا ممکن است گروه‌های مختلف به نمادهای فرهنگی مشترک رویکرد انحصاری داشته باشند یا روایت‌های تاریخی متضادی داشته باشند. در اینجا حصول به درک متقابل از روایت‌های متفاوت شرط صلح‌آفرینی است.

تلاش‌های صلح‌آفرینی می‌توانند بر مدیریت مشترک میراث فرهنگی تمرکز کنند، جایی که جوامع مختلف جمع می‌شوند تا دارایی‌های فرهنگی مشترک را ارج نهاده و محافظت کنند. به‌عنوان مثال، در بوسنی و هرزگوین، همکاری‌های چند قومی در حفظ مکان‌های تاریخی در ترویج گفت‌وگو و آشتی میان جوامع مختلف قومی تأثیرگذار بوده است (Walters & Davis, 2017).

علاوه بر این، آموزش نقش حیاتی در استفاده از میراث فرهنگی به‌عنوان ابزاری برای صلح‌آفرینی ایفا می‌کند. برنامه‌هایی که به آموزش تاریخ و روایت‌های فرهنگی مختلف

می‌پردازند، می‌توانند در برابر تعصبات عمل کرده و حس انسانیت مشترک را میان افراد با زمینه‌های مختلف ترویج کنند (Smith 2006). با تأکید بر میراث مشترک و ارزش‌های مشترک، ابتکارات آموزشی می‌توانند زمینه را برای آینده‌ای صلح‌آمیزتر فراهم کنند.

- گفت‌وگوی بین فرهنگی و تحول منازعه

گفت‌وگوی بین فرهنگی یکی از جنبه‌های بنیادی صلح‌آفرینی است که اصول احترام، همدلی و درک متقابل در میان تقسیمات فرهنگی را تجسم می‌کند. جغرافیای فرهنگی تأکید می‌کند که فضاهای اجتماعی که چنین گفت‌وگوهایی می‌توانند در آن‌ها صورت بگیرد، از اهمیت بالایی برخوردار هستند، چه در جامعه، مدارس و یا تجمعات غیررسمی. با تسهیل تعاملات بین گروه‌های فرهنگی مختلف، این فضاها به افراد اجازه می‌دهند تا با کلیشه‌ها مقابله کرده و روابط مبتنی بر اعتماد را شکل دهند.

مطالعات اخیر بر نقش دیپلماسی فرهنگی و اینکه چگونه تبادل‌های فرهنگی می‌توانند به تقویت صلح کمک کنند، تأکید می‌کنند. به عنوان مثال، برنامه‌های فرهنگی که پروژه‌های هنری مشترک را بین طرف‌های متخاصم تسهیل می‌کنند، نشان داده‌اند که می‌توانند زمینه‌هایی برای همدلی و درک متقابل ایجاد کنند (Bishop 2012). چنین ابتکاراتی نه تنها بیان هنری را ترویج می‌کنند، بلکه به عنوان پلتفرم‌هایی برای گفت‌وگویی عمل می‌کنند که مفروضات مسلم را به چالش کشیده و پل‌هایی بین تفکیک‌ها ایجاد می‌کنند.

علاوه بر این، جغرافیای فرهنگی بر اهمیت روایت‌ها در صلح‌آفرینی تأکید می‌کند. بیان روایت‌ها، چه از طریق ادبیات، اجرا یا هنرهای تجسمی، می‌تواند تجربیات مشترک را برجسته کرده و ارتباطات عاطفی عمیق‌تری ایجاد کند. برونر (2001) اشاره می‌کند که روایت‌ها شکل‌دهنده درک افراد از هویت‌های خود و دیگران هستند و زمینه‌ساز روابط تحول‌آفرین می‌شوند. ابتکارات صلح‌آفرینی که شامل روایت‌های مشترک می‌شوند، می‌توانند به جوامع کمک کنند تا روایت‌های خود را به گونه‌ای بازنگری کنند که به صلح بیانجامد.

- درک اهمیت محیط زیست

همچنان که در تعریف صلح نیز اشاره شد و جغرافیای فرهنگی نیز بر آن تأکید دارد، محیط زیست اصلی مهم در صلح‌آفرینی است. تغییر نگرش انسان به عنوان جزئی از طبیعت و نه حاکم بر آن می‌تواند او را به سمت صلح با طبیعت هدایت کند. توجه به اصل صلح با طبیعت ریشه‌ای بسیار کهن دارد. در جنوب آسیا، واژه آهیمسا (Ahimsa عدم آسیب) به معنای صلح با طبیعت مورد بحث قرار گرفته است. این مفهوم در دین جینیسم بر اهمیت عدم آسیب تأکید

تبیین مفهومی نقش جغرافیای فرهنگی در صلح‌آفرینی... (مهدی کریمی) ۱۸۳

دارد و بعد اکولوژیکی را به صلح می‌افزاید. فلسفه‌های هندوئیسم و بودیسم مفهوم وحدت و ارتباط میان همه موجودات زنده را گسترش داده و در دین جینیسم، عدم خشونت به‌عنوان وظیفه‌ای مذهبی برای جلوگیری از کارمای مضر شناخته شده است (کریمی ۱۴۰۱).

مهم‌ترین نقش جغرافیای فرهنگی در ارتقای صلح با طبیعت می‌تواند در به چالش کشیدن تصورات انسان مدرن از خود و جهان اطراف او باشد. انسان مدرن خود را فراتر از طبیعت و مستقل از آن می‌داند و حق هر نوع استثمار از منابع طبیعی و گونه‌های گیاهی و جانوری را برای خود قائل است و تولید و مصرف‌گرایی افراطی را به‌عنوان نوعی پیشرفت تلقی می‌کند. به چالش کشیدن این ایده‌ها، ارائه دیدگاه‌های جایگزین و تلاش برای ساخت فرهنگی مطابق با صلح می‌تواند گام اساسی در تغییر رابطه انسان و طبیعت و در نهایت، صلح با آن باشد. این مسئله‌ای است که اکولوژی صلح و اکولوژی اجتماعی بر آن تأکید فراوان دارند. اکولوژی اجتماعی به‌عنوان مجموعه‌ای از افکار، یک اقتصاد اخلاقی را تجسم می‌بخشد که فراتر از محدودیت‌ها و سلسله‌مراتب‌ها حرکت کرده و به سمت جهانی پیش می‌رود که جوامع انسانی را با محیط طبیعی هماهنگ می‌کند و در عین حال، تنوع، خلاقیت و آزادی را ارج می‌نهد (کریمی و شاکری ۱۴۰۰: ۹).

- ضرورت صلح‌سازی از پایین

جغرافیای فرهنگی بیشتر از دولت‌ها و سازمان‌ها بر نقش مردم و بومی‌ها در شکل‌دهی به فرهنگ صلح تأکید دارد. به عبارت دیگر، در جهان فعلی، موضوع صلح و جنگ تنها محدود به دولت‌ها نیست، بلکه ملت‌ها در هسته اصلی این مقوله قرار دارند. این واقعیت اهمیت توجه به رویکرد از پایین به بالا در فرایند صلح‌سازی را ضروری می‌سازد. در شرایط ایدئال، فعالیت‌های صلح‌آفرینی از پایین به بالا باید در هماهنگی با اقدامات از بالا به پایین صلح‌آفرینی قرار گیرند. اهمیت رویکردهای میانه‌رو و پایین به بالا در صلح‌سازی به چند نکته کلیدی بازمی‌گردد:

۱. اقدامات صلح‌آفرینی دولت را در نظر مردم مشروعیت می‌بخشد. این مشروعیت می‌تواند هزینه‌های صلح‌آفرینی را به حداقل برساند.

۲. مشارکت حداکثری مردم و افزایش رضایت آن‌ها را به دنبال دارد، که این امر باعث تقویت سرمایه انسانی و نهایتاً ارتقای صلح خواهد شد.

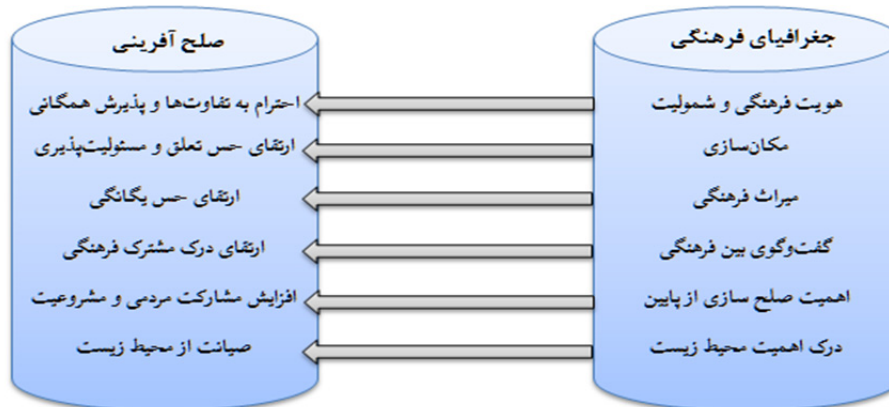
۳. اقدامات خشونت‌آمیز بازیگران غیردولتی را در نظر مردم غیرمشروع می‌سازد، بنابراین جایگاه این گروه‌ها در جامعه تضعیف و نهایتاً از بین می‌رود، چرا که از پذیرش عمومی برخوردار نخواهند بود (کریمی و حافظ نیا ۱۳۹۷).

به همین دلیل، جغرافیای فرهنگی بر اساس دیدگاه از پایین به بالا و به چالش کشیدن رویکردهای دولتی و بین‌المللی به صلح، بر نقش مردم تأکید می‌کند. مردم در حقیقت هسته اصلی و موضوع صلح هستند. این جنبه می‌تواند از نقاط قوت جغرافیای فرهنگی در صلح‌آفرینی باشد.

۶. بحث و نتیجه‌گیری

هدف این مقاله بررسی رابطه پیچیده بین جغرافیای فرهنگی و صلح بود و بر این نکته تأکید دارد که چگونه هویت و تنوع فرهنگی بر تعاملات اجتماعی تأثیر می‌گذارد و احتمال بروز تعارض یا همکاری میان جوامع را شکل می‌دهد. جغرافیای فرهنگی شامل درک این است که عناصر فرهنگی مختلف -مانند زبان، سنت‌ها و آداب- چگونه بر نحوه ارتباط مردم با یکدیگر و با محیط زیست آن‌ها تأثیر می‌گذارند. با تقویت حس تعلق مکانی و هویت، جغرافیای فرهنگی می‌تواند پایه‌های همزیستی مسالمت‌آمیز را ایجاد کند. از سوی دیگر، وقتی که تسلط یک فرهنگ بر دیگری وجود داشته باشد یا تفاوت‌های فرهنگی نادیده انگاشته شود، ممکن است تنش‌ها بروز کرده و به منازعه منجر شود که این امر در بسیاری از نمونه‌های تاریخی و معاصر منازعات قومی دیده می‌شود. ارتباط جغرافیای فرهنگی و صلح در شکل ۳ نشان داده شده است.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



شکل ۳. ارتباط جغرافیا فرهنگی و صلح آفرینی
ترسیم از نگارنده

ایده کلی این مقاله این است که با ادغام جغرافیای فرهنگی در ابتکارات صلح‌آفرینی، مجریان می‌توانند رویکردهای دقیق‌تر و محلی‌تری در مطابقت با جوامع هدف ایجاد کنند و در نهایت به تحقق صلح پایدار کمک کنند. مطالعه موردی ایرلند شمالی و آفریقای جنوبی نیز پیوند بین جغرافیای فرهنگی و ابتکارات صلح را نشان می‌دهند. تعارض در ایرلند شمالی نمونه‌ای برجسته از نحوه تأثیر جغرافیای فرهنگی بر فرآیندهای صلح است. «پیمان جمعه نیک»^۱ بر اساس درک هویت‌های فرهنگی موجود شکل یافت. تلاش‌های صلح‌آفرینی بر ضرورت شناخت و احترام به هویت‌های متمایز ملی‌گرا و اتحادیه‌طلب- تأکید داشتند (See: McKeown 2013). علاوه بر این، فضاهاى مشترک فرهنگی، مانند مراکز اجتماعی، نقشی اساسی در تقویت گفتگو ایفا کردند. در زمینه آفریقای جنوبی پس از آپارتاید، جغرافیای فرهنگی بر تلاش‌های آشتی تأثیرگذار بود. تأسیس کمیسیون حقیقت و آشتی بر اهمیت شناخت روایت‌های فرهنگی مختلف تأکید کرد. کار این کمیسیون در تشویق گفتگو میان گروه‌های فرهنگی گوناگون برای ساخت یک جامعه منسجم بسیار حیاتی بوده است (See: Gibson 2004). با تأکید بر اینکه جغرافیای فرهنگی می‌تواند نقش قابل توجهی در صلح‌آفرینی داشته باشد و با ارائه دیدگاه‌هایی درباره ابعاد مکانی و فرهنگی منازعه و همکاری، به این فرآیند کمک کند، در ادامه چند توصیه برای به‌کارگیری جغرافیای فرهنگی در تلاش‌های صلح‌آفرینی پیشنهاد می‌شود:

۱. درک زمینه: با تحلیل مناظر فرهنگی جوامع، فعالان صلح می‌توانند بینش‌های عمیقی درباره هویت‌ها، تاریخ‌ها و روابط محلی کسب کنند. این درک به شناسایی ریشه‌های درگیری و دینامیک‌های اجتماعی کمک می‌کند. در عراق، تلاش‌ها برای حفظ میراث فرهنگی می‌تواند به عنوان وسیله‌ای برای تقویت هویت ملی و وحدت میان گروه‌های متنوع عمل کند. ابتکارات همکاری در زمینه حفاظت از این میراث می‌تواند مالکیت مشترک بر میراث فرهنگی را ترویج دهند و تنش‌های قومی را کاهش دهند.

۲. ترویج گفت‌وگو: جغرافیای فرهنگی بر اهمیت مکان و هویت تأکید دارد. ابتکارهایی که میراث فرهنگی مشترک و فضاهای مشترک را مورد توجه قرار می‌دهند، می‌توانند باعث ترویج فرهنگ گفت‌وگو و آشتی میان گروه‌های مختلف شوند.

۳. درگیری فعال با دانش محلی: به کارگیری جغرافیای فرهنگی، شامل مشارکت روایت‌ها و نظام‌های دانش محلی در فرآیندهای صلح‌آفرینی می‌شود. این درگیری فعال می‌تواند به اطمینان از مرتبط بودن و حساس بودن فعالیت‌های صلح‌آفرینی کمک کند و اثرگذاری آن‌ها را افزایش دهد. در بسیاری از جوامع بومی، روش‌های سنتی حل منازعه که ریشه در شیوه‌های فرهنگی دارند، می‌توانند احیا شده و مفید واقع شوند. صلح‌آفرینان می‌توانند به این شیوه‌های محلی برای میانجی‌گری در منازعات تکیه کنند و راه‌حل‌های مرتبط با فرهنگ را به فرآیند صلح‌آفرینی وارد کنند.

۴. ارائه تصویری جامع از منابع و روابط: جغرافیای فرهنگی می‌تواند در ارائه تصویری جامع از شبکه‌های اجتماعی، منابع و دینامیک‌های قدرت درون جوامع نقش مؤثری ایفا کند. درک چگونگی تعامل میان گروه‌های مختلف در مکان‌های خاص می‌تواند به راهبردهای صلح‌آفرینی کمک کند. از این استراتژی در مناطق پس از درگیری مانند بوسنی و هرزگوین استفاده شده است تا منابع محلی، مکان‌های فرهنگی و روابط بین قومی را به صورت بصری نمایان شود. این نقشه‌ها به جوامع کمک می‌کند تا میراث مشترک خود را درک کنند و مناطق بالقوه‌ای برای همکاری شناسایی کنند، که منجر به گفت‌وگو و صلح می‌شود.

۵. شناسایی نمادها و معانی: جغرافیای فرهنگی بررسی می‌کند که چگونه نمادها و معانی به مکان‌ها و مناظر مرتبط هستند. فعالیت‌های صلح‌آفرینی می‌توانند از نمادها و رهنمودهای فرهنگی محلی در جهت ترویج وحدت و ارزش‌های مشترک استفاده کنند. در مناطقی مانند خاورمیانه، برنامه‌های گفت‌وگوهای بین دینی که رهبران و اعضای جوامع مذهبی

تبیین مفهومی نقش جغرافیای فرهنگی در صلح آفرینی... (مهدی کریمی) ۱۸۷

مختلف را گرد هم می آورند، می توانند درک متقابل را ترویج دهند. با تمرکز بر ارزش های فرهنگی و مذهبی مشترک، این ابتکارات می توانند صلح را ترویج دهند.

۶. استراتژی های تطبیقی: جغرافیای فرهنگی بر اهمیت تطبیق پذیری در پاسخ به زمینه های در حال تغییر تأکید می کند. صلح آفرینان می توانند از این دیدگاه برای تنظیم استراتژی های خود متناسب با مناظر فرهنگی و اجتماعی در حال تحول جوامع استفاده کنند.

۷. هنرهای خلاقانه و بیان: شامل کردن عناصر فرهنگی مانند هنر، موسیقی و داستان گویی می تواند تسهیل کننده فرآیند بهبودی اجتماعی پس از منازعه و ارتباط میان جوامع باشد. این فعالیت ها می توانند به عنوان ابزاری برای ابراز نارضایتی، تجلیل از تنوع و ساختن چشم اندازی مشترک برای صلح عمل کنند. در کشورهایی مانند آفریقای جنوبی، جشنواره های فرهنگی که هویت های متنوع گروه های قومی مختلف را جشن می گیرند، می توانند درک و اتحاد را ترویج دهند. این رویدادها می توانند شامل موسیقی، رقص و هنر از فرهنگ های مختلف باشند و به شرکت کنندگان این امکان را می دهند تا در تجربیات مشترک شرکت کنند و روابطی را شکل دهند که تنش ها را کاهش می دهد.

۸. تقویت حکمرانی محلی: جغرافیای فرهنگی می تواند به توسعه ساختارهای حکمرانی فراگیر که تنوع فرهنگی بومی را ارج می نهند، کمک کند و از طریق نمایندگی و مشارکت، صلح را ترویج کند. حکمرانی محلی در قالب دولت های محلی، نهادها و انجمن های آنها به صورت مداوم ارزش و اهمیت خود را برای کار در راستای صلح آفرینی و در چهارچوب سازمان های بین المللی نشان می دهند.

پی نوشت

۱. پیمان جمعه نیک یا پیمان بلفاست بین طرف های درگیر در ایرلند شمالی، یعنی پروتستان های طرفدار بریتانیا و کاتولیک های جمهوری خواه ایرلند با میانجی گری بریتانیا در روز جمعه ۱۰ آوریل ۱۹۹۸ منعقد شد و به درگیری فرقه ای بین دو گروه موسوم به «مصائب» پایان داد.

کتاب نامه

دستوری، مژگان (۱۳۹۹). فرهنگ صلح از روان تا جهان. تهران: انتشارات منشور صلح.

- کریمی، مهدی (۱۴۰۱). *اکولوژی صلح*. قم: انتشارات جهاد دانشگاهی.
- کریمی، مهدی (۱۴۰۲). *فرهنگ سازی صلح*، تهران: انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کریمی، مهدی و حافظ نیا، محمدرضا (۱۳۹۷). «تبیین نقش دولت محلی در صلح سازی». *فصلنامه ژئوپلیتیک*، سال چهاردهم، شماره ۳، صص. ۱-۳۰.
- کریمی، مهدی و شاکری، احمد (۱۴۰۰). «کاربست مطالعات فرهنگی در مطالعات صلح». قم: سومین کنفرانس بین المللی صلح پژوهی.
- مهدوی، مسعود و احمدی، علی (۱۳۹۰). «جغرافیای فرهنگی؛ تبیین نظری و روش شناختی». *نامه پژوهش فرهنگی*، سال دوازدهم، شماره ۱۳، صص. ۱۵۵-۱۸۳.
- لندز، دیوید (۱۳۸۴). *ثروت و فقر ملل*. ترجمه: ناصر موفقیان. انتشارات موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.

- Amin, A. (2012). *Land of Strangers*. Polity Press.
- Appadurai, A. (1996). *Modernity at large: Cultural dimensions of globalization* (Vol. 1). University of Minnesota Press.
- Bishop, C. (2012). *Artificial hells: Participatory art and the politics of spectatorship*. Verso books.
- Bruner, E. M. (1997). "Ethnography as narrative". *Memory, identity, community: The idea of narrative in the human sciences*, 264, 280.
- Cresswell, T. (2015). *Place: An Introduction*. Wiley-Blackwell.
- Diamond, Jared M. (1997). *Guns, Germs, and Steel*. W. W. Norton & Company
- Edwards, J. (2009). *Language and identity: An introduction*. Cambridge University Press.
- Fischer, F. (2000). *Citizens, experts, and the environment: The politics of local knowledge*. Duke University Press.
- Freire, P. (2000). *Pedagogy of the Oppressed*. Continuum.
- Galtung, J. (1996). *Peace by Peaceful Means: Peace and Conflict, Development and Civilization*. Sage Publications.
- Gibson, J. L. (2004). "Does truth lead to reconciliation? Testing the causal assumptions of the South African truth and reconciliation process". *American journal of political science*, 48(2), 201-217.
- Hall, S. (2020). The work of representation. In *The applied theatre reader* (pp. 74-76). Routledge.
- Hannerz, U. (1996). *Transnational connections* (Vol. 290). London: Routledge.
- Huntington, S. P. (1996). *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*. Simon & Schuster.
- Kymlicka, W. (2009). "Multicultural odysseys: Navigating the new international politics of diversity". *Contemporary Political Theory*, 8(1), 106-110.

- López-Morales, J. (2020). Cultural Geography in the Age of Globalization: Challenges and Innovations. *Environment and Planning A: Economy and Space*.
- Massey, D. (2005). *For Space*. Sage Publications.
- Mayor, F. (2009). "Culture of peace". *Institutional Issues Involving Ethics and Justice*, 3, 236-249.
- Miller, D. (2005). *Materiality: an introduction*. Duke University Press.
- Naidu-Silverman, E. (2015). The Contribution of Art and Culture in Peace and Reconciliation Processes in Asia. Danish Center for Culture and Development.
- Putnam, R. D. (2000). *Bowling Alone: The Collapse and Revival of American Community*. Simon & Schuster.
- Sample, E. C. (1911). *Influences of geographic environment*. H. Holt.
- Smith, A. D. (2012). *National Identity*. University of Nevada Press.
- Smith, L. (2006). *Uses of heritage*. Routledge.
- Smith, R. (2008). *The utility of force: the art of war in the modern world*. Random House LLC.
- Toynbee, A. J. (1987). *A study of history: volume I: abridgement of volumes I-VI* (Vol. 1). Oxford Paperbacks.
- Tuan, Yi-Fu. (1990). *Topophilia: A Study of Environmental Perception, Attitudes, and Values*. Columbia University Press.
- UNESCO. (2010). *UNESCO's Concept of Sustainable Development*. UNESCO Publishing.
- Vertovec, S. (2009). *Transnationalism*. Routledge.
- Amit, V., & Gardiner Barber, P. (2015). "Mobility and cosmopolitanism: Complicating the interaction between aspiration and practice". *Identities*, 22(5), 543-550.
- Ijla, A. M. (2012). "Does public space create social capital?". *International journal of sociology and anthropology*, 4(2), 48.
- Eversley, J., Gormally, S., & Kilmurray, A. (Eds.). (2022). *Peacebuilding, Conflict and Community Development*. Policy Press.
- Walters, D., Laven, D., & Davis, P. (Eds.). (2017). *Heritage and Peacebuilding* (NED-New edition). Boydell & Brewer.
- McKeown, S. (2013). *Identity, segregation and peace-building in Northern Ireland: A social psychological perspective*. Springer.